محمد باقر خلخالی

محمدزاده صدیق،

الهی!اعطنی،یا رب!حاجة طعاما من سوی لحم الدجاجة! و ما وصل الغوانی فی الارائک، الذ علی من لحم الفرائک! نولا یدی ای قارا باختیم نولا یدی‏ بو جؤلده بیر سوری جوجه اولا یدی‏ منه رحم ائیله‏ای خلاق عالم! آتام،آنام،او شاقلاریم جهنم! نه آتاوار،نه آنا،نه برادر، بو گون اولموش منه اوضاع محشر!

روباه که شکمش گرسنه باشد،دیگر مساله‏ای برایش مطرح نیست در چنین‏ تنگنای صعب و محظور سخت حتی پدر و مادر و فرزندانش را هم از یاد میبرد و خوشبختانه‏ «باب رحمت و شفقت خدا باز میشود و سعادت یار روباه و شاهد عنایت همدمش میگردد»، نهایت صدای خروسی میشنود.

دنبال صدا میدود و بدهی میرسد و او را می‏بیند که«چون اهل این دنیا در غفلت‏ است»و بالای دیوار مجلسی برچیده.

خروسا!بیر نولایدی گون باتایدی، یییه‏ن بخت سیاهیم تک یا تایدی!

سنی من شیر غران تک تو تایدیم! تو تایدیم،تو تجاغین وا خدا اوتایدیم!

(و چنین هم شد«ظلمت شب و هنگام اسرار نهانی»رسید و روباه که در پی‏ فرصت بود،برجست و خروس را که در غفلت سیر میکرد بگرفت)

خروس این موجود باسارت افتاده،گاه اشک دیده روان میسازد و گاه به ناله‏ و زاری میآغازد و در بدی ظلم و نیکویی ترحم بروباه موعظه میکند و زمانی هم دست‏ بسوی خدا میبرد و نجات میطلبد و یا به تملق‏گویی از روباه میپردازد و از او استمداد میکند زیرا هنوز خیال مینماید که میشود روباه ظالم و ستمگر را با پندواندرز براه آورد پس از آنکه دستش از همه جا کوتاه میگردد،«خودی»را بظالم میفروشد. و زمانی بخود میآید که راه چاره بسته است،چون اتکاء به خودی هم دیگر موجود نیست.

«اینجاست که سیر حوادث موجود اسیر را در معرض واقعیت قرار میدهد. یعنی متوجه میشود که رهایی نه در آسمانهاست و نه در بازوان اربابان قوی شوکت.و با تمام ضعف خود در برابر ظالم نقشه‏ی رهایی طرح میکند،آن را پیش میبرد و رها میشود.»

آنگاه روباه باز«دست نیاز بسوی رزاق چاره‏ساز»دراز میکند و«بحر لطف‏ خدا به تلاطم»میآید:

تلاطم قیلدی بحر لطف جبار غریبین ناله سینده بیر اثروار

و سروش غیبی ندایش در میدهد که«خدایت ماکیان ناپاک را قسمت تو کرد»:

سنه رزاق اوصیدی قسمت ائتدی‏ او ناپاکی اسیر لقمت ائتدی روباه«شکر درگاه خدای چاره‏سازش را بجای میآورد»و بفرمانش آن ناپاک‏ را از هستی ساقط میکند و چون خود سیر میشود،بیاد عائله‏اش میفتد و باز«بدرگاه‏ خدا میگرید»تا آنکه در خواب«یک مرد نورانی»باین«روباه اصفهانی»راه‏ «زیرکی»را میآموزد و روباه که بیدار میشود به گفته‏ی او عمل میکند و به‏ مرادش میرسد.

در همین پایان داستان روباه با گرگ روبرو میشود.«گرگ پیری که معمولا خیلی مهربان و خوش برخورد است و باوجوداین بار جوانیهایش بر گرده‏ی ذهنش‏ سنگینی میکند.بنابراین با تمام حرکاتی که بعنوان یک«جلالتمآب مهربان»در مقابل قهرمان منظومه انجام میدهد،نهایت بسرنوشتی که مستحق بوده است محکوم‏ میگردد.»

و روباه در پایان داستان پرتحرک خویش راه زادگاه خود را در پیش میگیرد درحالی‏که خوراکی برای عائلیه‏اش فراهم آورده است.و محمد باقر خلخالی‏ سرگذشت او را که داستان آبستن منظومه است با این بیت پایان میدهد:

او دمده قویرو غو تولکو گؤ توردو دایا نمیب اهل عیالینه یئتیردی.

آغاز کتاب و حکایت اصلی:

بسم الله الرحمن الرحیم

بئله ناغل ائیله ییب میرزا فلانی، کلامی دو غرو دور-یوخدور یالانی: کی بیر تولکو دیار اصفاهاندا، کی یعنی غیرت ملک جاهاندا!

ألینه دوشمه ییب قوت مناسب، مورادین و ئرمه ییب چرخ ملاعب..

الخ...

حکایات فرعی و گزارشهای صوفیانه:

گفته شد که محمد باقر خلخالی سراینده‏ی کتاب ثعلبیه،مانند جلال الدین‏ محمد بلخی و دیگر پیروان مکتب او حکایتی را بهانه قرار داده بنظم میکشد در حالیکه هر حادثه‏ی کوچک این حکایت،ممکن است او را به بحث‏های طولانی و درازی وادارد و جای‏جای بگزارش و بسط افکار خویش بپردازد.

این کار را یا بوسیله‏ی حکایات متعدد انجام میدهد یعنی اندیشه‏های خود را بدان واسطه تلقین میکند و یا اینکه صراحتا بتشریح و توجیه آنها برمیخیزد.اینک‏ فهرست اجمالی این داستانها را که از حکایت اصلی زاییده‏اند و تمثیلها و گزارشهای‏ صوفیانه‏ی کتاب را بترتیبی که آمده‏اند استخراج میکنیم.

این جهان همچون درخت است ای غلام‏ ما بر او چون میوه‏های نیم خام‏ سخت گیرد خامها مر شاخ را ز انکه در خامی نشاید کاخ را چون بپخت و گشت شیرین لب گزان‏ سست گیرد شاخها را بعد از آن‏ سخت‏گیری و تعصب خامی است‏ تا جنینی کار خون آشامی است

)جلال الدین محمد مولوی(